



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

مروری به مباحث پیشین در باب اخذ علم و مراجعه و سؤال از غیر اهل بیت؛ در باب اخذ علم و مراجعه و سؤال از غیر اهل بیت که مفاد روایاتی بود و ما را از این نوع سؤال، مراجعه، پرسش و تعلم منع کرده بودند، بعد از اینکه نمونه‌هایی از روایات عرض کردیم به نکاتی اشاره شد؛

نکات بررسی شده

نکته اول

محدوده روایات تعلم هر علم و حکمتی نیست؛ بلکه مفاد این روایات، فراگیری علم و دانشی است که در قلمرو معارف و علوم دینی و اسلامی باشد. به عبارت دیگری چیزی که از اسلام یا از پیامبر (ص) بخواهد باشد این را نباید از آن‌ها تلقی کرد و حق دانست.

نکته دوم

این در جایی است که همراه باشد؛ اولاً محدوده آن هر علم و دانشی نیست بلکه در معارف دینی و اسلامی است، ثانیاً در همان موارد هم با ارتکازات عقلانی پاره‌ای از قرائن داخلی روایات استفاده می‌شد که در جایی است که همراه با نوعی تدین و اعتقاد باشد یا اینکه موجب تقویت و شوکت و قدرت آن‌ها بشود. این هم نکته دیگری بود که ذکر کردیم.

در همین دایره محدودی که ما از سؤال و مراجعه و تعلم منع شدیم آیا این منع نفسی است یا غیری است؟ این هم سؤالی بود که مطرح شد و در این مراجعه و سؤال با توجه به ارتکازات عقلانی در فهم از این روایات، علی‌القاعده یک چیزی غیری است؛ یعنی اشکال این مراجعه و سؤال این است که تدین برای آن مترتب می‌شود، تحت تأثیر قرار می‌گیرد و ضلالتی پدید می‌آید یا اینکه تقویت شوکتی می‌شود؛ والا این نوع مراجعه و سؤال اگر از این حیث‌ها مخلی بشود، در ارتکازات عقلانی به ذهن نمی‌آید که اشکالی داشته باشد و محرم باشد. این هم نکته‌ای بود که عرض کردیم.



اول اینکه: چارچوبه فهم این روایات و محدوده فهم ما از این روایات، این قیود را دارد، هر علمی از هرکسی منعی نشده است بلکه علمی که به عنوان دین و اسلام و معارف باشد؛
دوم اینکه: در همین محدوده هم مطلق نیست؛ جایی است که همراه با تدین، اعتقاد یا تقویت شوکت باشد؛

نکته سوم

این حرمت هم حرمت نفسی نیست، حرمت گیری است؛ یعنی عقاب مضاعفی ندارد، عقاب مجزایی از تدین و اعتقاد یا تقویت شوکت ندارد، از باب این است که به آنجا می‌رسد. فهم عقلانی از این‌ها این سه نکته را بیرون می‌آورد که شواهد و قرائنی هم از خود روایات به دست می‌آید.
پس در علمی مثل ریاضی، طبیعیات و هر علم دیگری که در این قلمروها نباشد، بگیرید عیبی ندارد و از قلمرو این‌ها خارج است یا کسی از علوم و احادیث آن‌ها یاد بگیرد اما بر او اعتقادی، تدینی، تقویت شوکتی مترتب نشود، باز هم منعی ندارد؛

نکته چهارم

در همان محدوده‌ای هم که این‌ها بر آن مترتب می‌شود، عقاب و حرمت این مراجعه و سؤال و از باب ذی‌المقدمه آن است؛ یعنی امری است که بر این‌ها مترتب می‌شود نه اینکه ذاتاً حرمتی در آن باشد، اگر این روایات را مجزا می‌دیدیم بیش از این از روایات چیزی نمی‌فهمیدیم جز در این نفسیت و غیریت که نمی‌شود قطعی باشد. ممکن است کسی بگوید که به خاطر احتیاطی که می‌خواست در اینجا اعمال بشود و تحفظی که می‌خواستند داشته باشد، چه بسا به صورت نفسی بر آن عقاب مترتب شده باشد و خود این مراجعه و سؤال غیر از تدین و اعتقاد حرمت نفسی داشته باشد.

درواقع وقتی که کسی مراجعه بکند و سؤال می‌کند و علم آن‌ها را یاد می‌گیرد، اگر همراه با تدین و اعتقاد نباشد اشکال ندارد؛ ولی اگر همراه با تدین و اعتقاد شد، دو عقاب دارد.
بعید نیست که در مواردی ولو اینکه از باب مقدمه است ولی برای اهمیت آن و تحفظی که می‌خواستند ایجاد بکنند و ملاک بسیار مهمی که در اینجا وجود داشته، درواقع یک نفسیتی هم روی این مسئله باشد.



من راه روشنی برای دفع این احتمال نفسیت پیدا نکردم، این احتمال وجود دارد و لذا راجع به غیریت این حرمت و اینکه در آن عقاب مستقلی نیست، شاهد روشن و واضحی پیدا نکردم؛ وقتی نهی می‌کند، اصل نفسیت است. حمل بر غیریت که می‌گوییم روی متفاهم و مرتکرات عقلانی این‌گونه است؛ ممکن است بگوییم در اینجاها به خاطر تحفظ، عقاب مستقل برای آن قرار داده است، این را نمی‌توانیم منع بکنیم، بخصوص که در اصول اصل در نهی، نفسیت است، در امر هم نفسیت است.

این چند مطلب بود که محصل بحث‌های گذشته بود که تقریر و بیان دیگری عرض کردم.

روایات دال بر ابواب بودن ائمه طاهرين

بایستی یک نکته را توجه داشته باشیم و آن اینکه از بسیاری از روایاتی که در این مباحث وارد شده است استفاده می‌شود که راه به علم و حکمت رسول خدا، ائمه طاهرين هستند و در واقع خانه رسول خدا و خود رسول خدا بیت علم است و ابواب آن بیوت، ائمه هستند. لازمه این روایات که در ظاهر زیاد هم هست به همین تعبیری که عرض کردم ذیل آیه «وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ ابْوَابِهَا» (بقره/۱۸۹) روایات متعددی وارد شده که مصداق واضح «وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ ابْوَابِهَا» بیت رسول خدا و ابواب مدینه علم و حکمت هم ائمه هستند. این نکته را طرح می‌کنم ولو اینکه به نهایت نرسیم.

بطلان روایات از غیر طریق اهل بیت

در بحار جلد دوم، کتاب العلم، باب ۱۴ روایاتی است که به بحث ما ارتباط دارد. ۶۸ حدیث در این باب هست، اواخر آن روایاتی دارد که مثلاً حدیث ۶۰ و ۶۱ و ۶۳ ذیل آیه «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا- وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ ابْوَابِهَا» (بقره/۱۸۲) دارد که ائمه ابواب خدا هستند یا علم و حکمت رسول خدا را باید از طریق ائمه گرفت، ۵ و ۶ روایت اواخر این فصل است، روایات فراوانی هم در همین باب و جاهای دیگر هست. اگر بخواهیم ظاهر این روایات را بگیریم که بعید نیست درست باشد، این است که این‌ها می‌گویند چیزهایی که شما می‌خواهید به رسول خدا نسبت بدهید و به عنوان سیره، سنت، قول و منتسب به رسول خدا بشود، باید به نحوی از طریق اهل بیت بیاید؛ این چیزی است که تا حدی در فقه ما مرتکز است، اگر چنین چیزی باشد ممکن است روایاتی از رسول خدا داشته باشیم که عامه نقل کرده باشند و اتفاقاً رجال آن‌هم موثق باشند، لازم هم نیست شیعه باشند.



ممکن است کسی بگوید این روایات می‌گویند که آن‌ها اعتبار ندارند. این مستقیم به بحث ما ارتباط ندارد. ممکن است ادعا بشود که ظاهر کثیری از روایات که می‌فرمایند؛ ما باب بیت نبی هستیم و باب علم نبی هستیم و هر چه از غیر ما و از غیر بیت ما خارج شده باشد، باطل است و مضامین متعددی نظیر این در همین باب آمده است که هر چه از رسول خدا از غیر طریق اهل بیت آمده باشد، مهر بطلان زده است. تقریباً چنین ارتکازی در بحث‌های فقهای ما وجود دارد؛ مثلاً در لا ضرر روایتی دارد که از غیر طریق شیعه آمده است، ممکن است بگوییم روایت آن‌ها به لحاظ موازین عقلانی روایت ثقه‌ای هستند و قابل اعتماد باشد.

جای این تصور و ادعا هست که کسی بگوید، این روایات می‌گویند هر آنچه به رسول خدا برمی‌گردد، باید از این طریق و مسیر به شما برسد، از غیر این طریق و مسیر هر چه بیاید باطل است، ولو اینکه به لحاظ عقلانی یک نوع حاکمیت دارد و تخطئه سیره عقلا است. درست است که سیره عقلا این است که رجال یک حدیث که ثقه باشند، حرف درست و معتبر است، ولی گویا تخطئه می‌کند، یعنی یک باب بیشتر برای رسیدن به اقوال و سنن و افعال و سیره رسول خدا نیست.

نظیر آنچه اخباری‌ها ادعا می‌کنند که ظواهر قرآن حجت نیست. به خاطر روایاتی به آن استناد می‌کنند، چیزی نظیر آن است که البته درست نیست.

ممکن است کسی بگوید هر چه در مورد رسول خدا نقل شده است، اگر از طریق اهل بیت نباشد درست نیست. - از طریق این‌ها بودن اعم از این است که خود ایشان نقل بکنند یا تقریر بکنند و بگویند که نقل درست است یا درست نیست.

«وَ اتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ابْوَابِهَا» اینکه شما فریب آن‌ها را نخورید، هر چه از رسول خدا است باید از ما باشد، بعید نیست که یک قاعده برای ما در فقه و رجال درست بکند که روایاتی که از طریق اهل بیت از رسول خدا نقل شده، یا سنن رسول خدا که از طریق غیر اهل بیت نقل شده است معتبر نیست، الا اینکه این‌ها از کانال و طریق اهل بیت نقل شود یا اینکه ایشان نقل را تأیید بکنند.

ممکن است این ادعا بشود یا از مضامینی باشد که با آن‌هایی که ائمه گفته‌اند تطابق دارد که زیاد مهم نیست، فقط آنچه از طریق اهل بیت آمده است را نوعی تأیید می‌کند. مثلاً فلان مسئله که در اصول کافی و روایات شیعه از خود ائمه یا از رسول خدا آمده، اما همان مضمون در کنز العمال و از طرق ابوهریره و دیگران یا سندهای معتبر خود عامه



هم آمده است فقط می‌تواند در حد مؤیدات باشد ما نمی‌توانیم در حکم و نسبت دادن یک امر اعتقادی یا امری از معارف یا حکمی از احکام به روایات آن‌ها اعتماد بکنیم ولو اینکه سلسله سند درست است و ثقه هستند؛ چون در بین عامه هم موثقین داریم. باز این روایات آن را تخطئه می‌کند.

درواقع امام می‌خواهد بگوید که از این راه به آنجا نمی‌رسید و راه وصول به آنجا این است؛ والا این تشبیه نمی‌شود تمام ویژگی‌های خانه و رفتن از پشت‌بام در اینجا تطبیق بکند، می‌گوید راه وصول به آنجا این است درواقع نوعی تخطئه و سلب اعتماد می‌کند و جلوی وثوق‌ها را می‌گیرد.

سؤال؛ این باب چند روایت دارد؟

جواب؛ این باب ۶۸ روایت دارد که مضامین متعدد و گوناگونی دارد.

سؤال؛ از لحاظ سند و این‌ها چگونه؟

جواب؛ این روایات را که بررسی سندی نمی‌کنیم برای این است که بعضی از آن‌ها کاملاً معتبر است مثلاً روایت ۶۰ کاملاً معتبر است که می‌گوید ابواب رسول خدا ما هستیم و از طریق ما باید وارد شوید.

سؤال؛ البته شاید منظور حضرت این بوده که...

جواب؛ مضمون این روایات این است که می‌گوید چیزی که از طریق ما نبوده اعتبار ندارد.

سؤال؛ آنجایی که خود پیامبر بیانی دارد درواقع خود پیامبر بایی است... مدینه خودش، اما وقتی که پیامبر نیست و ما می‌خواهیم با این مدینه آشنا شویم این دفعه ائمه ابواب او می‌شوند در نتیجه قولی که از خود رسول خدا است صحیح است بابش هم خود رسول خدا بوده، مسائلی هم که در زمان بعد و امام صادق و امام باقر (ع) سؤال می‌شود، دیگر سراغ ابوحنیفه نروید، از ما بپرسید چون ما باب هستیم.

روایت ۳۱

روایت ۳۱ که روایت معتبری است در محاسن برخی از ابن محبوب از ابی ایوب انصاری از محمد بن مسلم است، از امام باقر (ع)؛ «أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَ لَا صَوَابٌ إِلَّا شَيْءٌ أَخَذُوهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ لَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِحَقٍّ وَ عَدْلٍ وَ صَوَابٍ إِلَّا مِفْتَاحُ ذَلِكَ الْقَضَاءِ وَ بَابُهُ وَ أَوْلَاهُ وَ سَبَبُهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع)»^۱

۱ - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص: ۹۴.



روایت ۳۲

حدیث ۳۲ که احتمالاً معتبر باشد این است که «كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ»^۲

روایت ۳۴

حدیث ۳۴ که معتبره است و از زراره است که می‌فرماید؛ «لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمٌ شَيْءٍ إِلَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَلْيَذْهَبِ النَّاسُ حَيْثُ شَاءُوا فَوَاللَّهِ لَيَأْتِيَنَّ الْأَمْرُ هَاهُنَا»^۳

روایت ۳۵

حدیث ۳۵ دارد که؛ «إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ حَقٍّ وَلَا صَوَابٍ وَلَا لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءٍ يُصِيبُ فِيهِ الْحَقُّ إِلَّا مِفْتَاحُهُ عَلَيَّ»^۴

روایت ۳۶

حدیث ۳۶ باز سند معتبر دارد، این‌ها همه معتبر هستند که بحث ندارد، محمد بن مسلم می‌گوید؛ سمعت ابا جعفر (ع) «لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ عِلْمٌ وَلَا حَقٌّ وَلَا فَتْيًا إِلَّا شَيْءٌ أَخَذَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)»^۵ «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/۷)

روایت ۶۰

حدیث ۶۰ هم بود که «نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ»^۶ «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» (بقره/۱۸۹) ما هستیم، این‌ها همه درست است که می‌گوید که ما ابواب هستیم ولی همه جنبه سلبی هم دارد؛ یعنی از غیر این باب چیزی اعتبار ندارد.

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص: ۱۳۰.

^۳ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۹۴.

^۴ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۹۵.

^۵ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۹۵.

^۶ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۴، ص: ۱۲.



اینجا پیغمبر در مقابل اهل بیت است، می‌گوید آن‌هایی که از اسلام یا از رسول خدا است، ما ابواب علم رسول خدا هستیم پیامبر داخل در این ابواب نیست.

بعضی جاها می‌گوید که از پیغمبر و ائمه همه ابواب علم خدا هستند، این دقیقاً مثل این است که کسی پیغمبر نباشد و از خدا چیزی نقل نکند.

می‌خواهد بگوید همان‌طور که پیامبران ابواب علم خدا هستند، انحصاراً، -حصر در این‌ها است- ما هم ابواب علم رسول خدا هستیم؛ بنابراین اگر علمی از رسول خدا از غیر این باب بیاید اعتبار ندارد. این‌ها قضایای حقیقیه است می‌گوید ما ابواب هستیم و راه این است.

باب علم بودن علی (ع) در زمان حیات پیامبر

سؤال؛ در زمان حیات پیامبر که علی باب آن نبود، خود پیامبر باب علم بود در زمان خود پیامبر. همان وقت هم علی باب او است، ادعای ما این است می‌گوییم این روایات قضایای حقیقیه هستند و می‌گویند که زمان پیامبر هم آنچه به شرع و رسول خدا به عنوان احکام و معارف دینی می‌خواهد انتساب پیدا بکند باید از طریق امیرالمؤمنین باشد، طریق هم که می‌گوییم اعم از این است که نقل بکند یا بر نقلی صحه بگذارد، این تقریر را قبول داریم که باب می‌شود، یا شواهدی در کلام امیرالمؤمنین باشد که معلوم بشود که با این تخالفی ندارد.

دو جور می‌شود؛ یک وقتی می‌گوییم در زمان خود پیغمبر، امیرالمؤمنین و ائمه مستقیم از رسول خدا بشنود و اگر شاهی برخلاف آن بیاید یعنی ائمه به شکل دیگری تفسیر بکنند که قطعاً باید نوعی که ائمه تفسیر کرده‌اند را بگیرد، ولی اگر شاهی برخلاف آن نیاید، می‌گوییم که باز هم اعتباری ندارد مگر اینکه از امیرالمؤمنین بشنویم.

سؤال؛ علی هم باب است یعنی زمان پیامبر باب مدینه خود ایشان است، خود پیامبر باب است علی هم هست. اگر ما این نکته را هم از ایشان بپذیریم فقط همین را استثناء می‌زنیم؛ یعنی می‌گوییم این‌ها اطلاق دارد.

سؤال؛ اینکه همین می‌شود یعنی در زمان امام صادق (ع) اگر می‌خواهید از احوال مدینه خبردار بشوید شما دسترسی ندارید جز به ما، ما هم قال رسول الله می‌گوییم.

سؤال؛ ایشان می‌گوید که اگر نقل معتبر باشد گویا الان خودم دارم می‌شنوم. جواب؛ فرق می‌کند، مادامی که شاهی بر خلاف آن از امیرالمؤمنین و اهل بیت نباشد، اطلاق این‌ها سر جای خود هست که ائمه می‌گویند که از طرق دیگر نمی‌توانید چیزهایی اخذ بکنید و به روایات ما مراجعه بکنید.



سؤال؛ خود باب رسول خدا... حالا که می‌خواهید از بابی غیر باب رسول خدا بروید نادرست است، باب آن خود رسول‌الله است.

جواب؛ باب آن خود رسول‌الله بوده، ادعای ما این است که از تعدادی از روایات استفاده می‌شود که باب علم رسول‌الله انحصاراً ائمه هستند، وقتی باب علم رسول خدا و معارف رسول خدا را به ائمه حصر می‌کند، ناظر به این است که اگر از طرق دیگر چیزی به دست شما رسید، اعتبار ندارد.

این روایات قطعاً جایی که علم حاصل بشود، مقابله ندارند و هیچ بحثی نیست. ولی جایی که علم نیست، در حدیث لا ضرر است در چیز دیگری است که سند دیگری دارد و از غیر آن نقل کرده‌اند، این ممکن است گفته شود. سؤال؛ پس انحصاری که ائمه می‌آورند انحصار زمان خودشان است نه انحصار زمان دیگری.

ما نمی‌خواهیم این احتمال را نفی بکنیم، ممکن است بگوییم که همه این‌ها ناظر به آن زمان است و مجموعه روایاتی است که از طرق دیگر می‌آوردند و امام می‌خواهد آن‌ها را تخطئه نکند نه این‌که به عنوان یک قضیه حقیقیه است.

جمع‌بندی بحث

جمع‌بندی بحث این می‌شود که؛ یک وقتی می‌گوییم که این‌ها به صورت یک قضیه حقیقیه است، هر آنچه به رسول خدا نسبت داده می‌شود، باید از اینجا باشد و هر آنچه از غیر این مسیر باشد، اعتبار ندارد، به نحو قضیه حقیقیه در همه زمان‌ها و اعصار.

تقریر بودن عدم نفی توسط ائمه

حدی که می‌توانیم از این خارج بشویم، جایی است که دیگران گفته‌اند ولی ائمه هم قبول دارند و نفی نکرده‌اند همان عدم نفی ایشان نوعی تقریر است یا چیزهایی که علم باشد، زیرا چیزی نمی‌تواند جلوی علم را بگیرد. یک وقتی می‌گوییم که این‌ها قضایای خارجی است و مال زمان‌هایی است که فاصله افتاده است و با فواصلی که پدید آمده از طرق دیگر می‌خواهد ارشاد بکند به اینکه راه درستی غیر از این راهی که ما می‌گوییم نیست. این هم احتمال دیگری است که در فواصل بعدی و به صورت قضیه خارجی به این شکل معنا بکنیم.



چیزی به ذهنم می‌آید که تقریباً مسائل را حل می‌کند این که ظواهر را بگیریم یعنی ظاهر همه این‌ها حصر باب است، حصر باب هم یعنی بایستی از این طریق باشد، منتها از این طریق بودن، یک وقتی است که خود این‌ها نقل می‌کنند، یک وقتی دیگری نقل می‌کند و این‌ها می‌گویند همین درست است، یک نوع هم این است که نقل‌های دیگری که آمده، ایشان چیزی خلاف آن نگفته‌اند همین که خلاف آن را نگفته‌اند، متفاهم این است که با این موافق هستند، آن وقت باب این‌ها می‌شوند.

اگر این طور تعمیم بدهیم، هم کبرای کلی این‌ها درست می‌شود، هم تقض‌ها از بین می‌رود؛ یعنی می‌گوییم که باب انحصاری علم رسول خدا این‌ها هستند، منتها باب بودن این‌ها به این است که در واقع اهرم کنترل هستند؛ یعنی اگر چیز خلافی بوده نقل شده ولی ایشان گفتند؛ این طور نیست و این اعتبار ندارد. والا اگر چیزی نقل شد و ایشان هم چیزی در مورد آن نگفتند، این معنای باب انحصاری بودن است؛ یعنی اینکه جلوی خلاف‌ها را می‌گیرد احتمالاً معنای آن این باشد. وقتی که می‌گویند فلانی سخنگوی فلانی است، این سخنگویی به دو شکل است؛ یک وقت می‌گوییم هر چه او نقل می‌کند معتبر است و هر چیزی کس دیگر نقل می‌کند اعتبار ندارد، یک وقتی او ضامن صحت و سقم است و هر چه را گفت نه معلوم می‌شود اشتباه است.

مثلاً امام در وصیت‌نامه‌شان فرموده‌اند که هر چه من نوار دارم یا چنین نقل می‌شود، درست است یا کسی را تعیین می‌کند که فلانی هر چه بگوید درست است، این به آن معنا است که هر کسی هر چه برای آدم نقل می‌کند و طریق معتبری هم به امام دارد بگوید امام این طوری فرموده، من بگویم معتبر نیست؟ نه مگر آنجایی که این شخص مورد اعتمادی که تعیین شده، بگوید این طور نیست، فقط در جایی که او نفی بکند این معرفت، معرفت او نیست و سلب این اعتبار می‌شود. مادامی که نفی نکرده و مطلع بر آن هست، با اطلاع و عدم نفی این، منافات با باب بودن ندارد.

مضامین ابواب اثباتی و سلبی

درواقع باید از این کانال رفت و رسول خدا را شناخت که عمدتاً خود این‌ها چیزهای زیادی را فرموده‌اند، ابواب که می‌گوییم دو مضمون دارد؛ یک مضمون اثباتی؛ یعنی آنچه ایشان فرموده‌اند، همان حرف رسول خدا است و این‌ها باب او هستند.



در طرف سلب هم هر چه این‌ها با علم و اطلاع بر صدور آن نفی کردند، اعتبار ندارد، اما اینکه از کانال‌های دیگر صادر شده و به ما واصل شده، این‌ها مطلع بر آن بودند ولی چیزی نگفتند؟ همین عدم نفی نوعی تقریر است و همین کافی است برای اینکه بگوییم از این طریق آن‌هم تأیید شد، به عبارت دیگر یا باید نقل بکنند یا تقریر و تأیید بکنند.

این تأیید و تقریر هم یا بخصوص است یعنی بگوید؛ این درست است یا آن درست است و این‌که نقل کرد درست است؛ یا به نوعی اطلاق مقامی و بیانی است، در واقع این‌ها مطلع بودند، نقل هم شده و ما ندیدیم که بگویند این حرف درست نیست؛ پس معلوم می‌شود که حرف درست همین است. این، همه نقض‌ها را جواب می‌دهد.

سند آن از نظر عقلانی باید درست باشد، ما می‌گوییم درست است.

سؤال؛ در مقام عمل ما می‌بینیم که علماء هیچ اعتنایی به این روایات نمی‌کنند.

جواب؛ به ما چه که اعتنا نکرده‌اند،

سؤال؛ شما به اجماع علماء...

جواب؛ اجماع که نیست من گفتم گاهی چنین ارتکازی هست که گویا پیشاپیش به چیزی که از ایشان نقل شده باشد بی‌اعتنایی می‌کنند، خیلی از موارد، علت آن است که روایات آن را قبول ندارند؛ ولی اگر جایی روایات را قبول داشته باشیم - که موارد آن خیلی هم زیاد نیست - و ائمه هم چیزی خلاف آن نگفتند، نوعی تقریر است.

این عامل مجموعی نیست، استغراقی است یعنی کل علمی که شما می‌خواهید به آنجا نسبت بدهید باید از طریق آن‌ها باشد. کل علم، نه اینکه مدینه العلم.

کلی نگویید که «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»^۷

چون این به درد منبر می‌خورد، اینجا در روایات می‌گوید که کل علم حالت استغراقی دارد، هر چه می‌خواهید نسبت بدهید باید از این طریق باشد. معنای باب بودن این است که تقریر خاص یا عامی باشد یا از این طریق نفی نشده باشد؛ که این هم دو نوع تعبیر است که یک مقدار باهم متفاوت است.

سؤال؛ بعید است شاهدش هم این طرف است، شما الان در فقه ما می‌بینید که آنجایی که نفی...

۷ - وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص: ۳۴.



جواب؛ آنجایی که ائمه این روایات را به کار بردند جایی است که آن‌ها چیزهایی را خلاف ائمه می‌گویند، می‌گویند این باب ما هستیم، این‌ها درست است این قیاس است، این دین خدا نیست این را پیغمبر نفرموده، نفی می‌کند و باب ما هستیم، یعنی ما حق نفی داریم و این چیزهایی که نقل می‌شود باید در کادر اثبات نفی ما قرار بگیرد این بعید نیست و نقض‌ها را پاسخ می‌دهد.

سؤال؛ با اطلاق و انحصار سازگار نیست؟

جواب؛ ما باب را معنا می‌کنیم معنای باب، این نیست که هر چیزی را او باید نقل بکند، همین‌که خلاف نمی‌گوید مورد قبول این‌ها قرار می‌گیرد.

سؤال؛ ارتکازی که از زمان ابن بابویه صدوق تا حالا که روایات داشتند چیست؟

جواب؛ اولاً این‌ها اجماع معتبری نیست، باشد هم اعتباری ندارد. ما که چیز خاصی در اینجا نداریم یکی از ارتکازات همین‌طوری است که در اینجا شکل گرفته است.

لازمه آن این است که وقتی که در احتجاجات امامت و ولایت بحث می‌کنیم یک جاهایی تواتر درست می‌کنیم، می‌گوییم حدیث غدیر یا ثقلین، تواتر دارد ولو از غیر طریق ما، گاهی می‌آییم و احتجاج می‌کنیم جاهایی که در حد تواتر نیست و از اقوال خودشان نقل می‌کنیم و مرحوم علامه امینی می‌گوید سند آن‌هم درست است.

مبانی معنای روایات

آیا این صرف احتجاج است یا درست هم هست وقتی که ما ذیل آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء / ۵۹) می‌گوییم که خود عامه با اسناد معتبر که از نظر ما هم روات آن‌ها هستند، نقل کرده‌اند که منظور از اولی الامر ائمه اثنی عشر هستند، این تواتر هم نیست که می‌گوییم علم قطعاً از این‌ها خارج است، روال عادی طبیعی ظنی است فقط ما احتجاج می‌کنیم؟ این روی مبنايي است که این‌طوری این روایات را معنا بکنیم.

یا روی دیدگاه اولی است که این روایات را معنا بکنیم و بگوییم که ابواب یعنی اینکه همه چیز باید از این کانال باشد و از غیر این کانال را کلاً تخطئه می‌کند؛

یا روی این دیدگاهی که الان مطرح می‌کنیم، می‌گوییم باب بودن یعنی اینکه نفی نکرده و با همین، اعتبار دارد؛ یعنی این روایاتی که در تفاسیر آمده واقعاً برای خود ما هم معتبر است، در احکام کمتر این‌طوری داریم. چون بعضی از ائمه روایت زیاد داشتند، ولی آن روایات کم است و لذا افتادند روی قیاس و این‌ها، اینکه ما در فقه کمتر به



روایات آنها تمسک می‌کنیم برای این است که روایات کمتری از رسول خدا هست و خیلی جاها هم اشکال سندی می‌کنیم، اما در جاهایی بیشتر است و روی این وجهی که عرض کردیم اعتبار هم دارد، صرف احتجاج نیست که بگوییم خودتان هم می‌گویید، می‌گوییم خودتان می‌گویید درست هم هست و روی این مبنایی که عرض کردم احتجاج هم می‌کنیم.

این بعید نیست این درواقع پرائنتری است که به ذهنم آمد و گفتیم که طرح مبحثی بکنیم که روی آن تأملی بکنید، هیچ کار ویژه‌ای من روی آن انجام نداده بودم.

این دو احتمال در مورد این روایات هست پس اصل بچثمان روایات اخذ علم از غیر اهل بیت بود که سه و چهار قید به آن زدیم و نوع حکم آن را گفتیم. منتها راجع به روایات معارض و اینها بود که ان شاء الله فردا. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار